## جلسه 69

**دو‌شنبه - 28/11/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

عرض کردیم مشتق وصفی به وجدان عرفی دلالت بر زمان نمی‌کند، ‌خالی است از دلالت بر زمان. بلکه دلالت می‌‌کند بر ذات در حال تلبس به مبدا. اما این به معنای محال بودن وضع مشتق بر متلبس به مبدا در زمان نطق یا در زمان اسناد نیست.

در بحوث استدلال کردند بر امتناع اخذ تلبس به زمان نطق با تلبس به زمان اسناد در معنای مشتق و این‌طور بیان کردند، ‌گفتند: اگر ما بگوییم ضارب یعنی ذات متلبس به ضرب در زمان نطق به این لفظ و یا ذات متلبس به ضرب در زمان اسناد این لفظ، ‌زید ضارب امس، ‌زمان نطق الان است، ‌زمان اسناد امس است، گفته‌اند ضارب اگر در او اخذ بشود تلبس ذات به مبدا ضرب در زمان نطق یا در زمان اسناد، ‌این از او محال لازم می‌اید. یعنی لازمه‌اش این است که یا شما بگویید که مفهوم زمان نطق یا زمان اسناد در مفهوم مشتق اخذ شده که این خلاف وجدان است چون در معنای ضارب مفهوم زمان نطق یا مفهوم زمان اسناد اخذ نشده و مدعای کسی هم که قائل است به اخذ زمان نطق یا زمان اسناد اخذ مفهوم زمان نطق یا زمان اسناد نیست اخذ واقع زمان نطق یا زمان اسناد است. می‌‌خواهد بگوید که زید ضارب ضارب یعنی ذات متلبس به ضرب در زمان وجود نطق یا در زمان وجود اسناد، ‌این غیر معقول است. چرا؟ برای این‌که علقه وضعیه علقه تصوریه است. ما وقتی تصور می‌‌کنیم لفظ ضارب را، معنای آن باید به ذهن ما بیاید. علقه وضعیه علقه تصوریه است تصور لفظ مستلزم تصور معناست و لو هیچ نطق به آن نکنیم، هیچ اسنادی ندهیم این لفظ را به شیئی نگوییم زید ضارب تصور کنیم ضارب را نه زمان نطقی داریم نه زمان اسناد، ‌صرفا تصور کردیم لفظ ضارب را. علقه وضعیه تصوریه است باید به نحوی باشد تا تصور کنیم این لفظ ضارب را معنای آن به ذهن ما بیاید. پس نمی‌تواند علقه وضعیه مقید باشد به وجود نطق در خارج یا به وجود اسناد در خارج. علاوه بر این‌که خلاف وجدان است که ما این را قبول داریم، ایشان فرمودند غیر معقول هم هست.

یک اشکالی هم از محقق اصفهانی هست که بحوث او را هم پذیرفته. و آن این است که گفتند اخذ تلبس ذات به مبدأ در زمان اسناد مستلزم خلف است. چرا؟‌ برای این‌که اسناد فرع بر تصور محمول است. محمول را باید تصور کنیم، ‌ضارب، بعد اسناد بدهیم آن را به زید. پس اسناد متاخر است از معنای ضارب. چیزی که متاخر است از معنای ضارب محال است در معنای آن اخذ بشود. یلزم اخذ ما هو متاخر رتبة فی ما هو متقدم رتبة و هو محال.

به نظر ما این اشکال‌ها درست نیست. ما می‌‌گوییم:‌ این‌که گفتیم علقه وضعیه تصوریه است، ما قبلا گفتیم، ‌گفتیم مثلا لیت وضع شده برای ابراز تمنی، نه مفهوم اسمی ابراز التمنی، واقع ابراز تمنی. اما چون علقه وضعیه را شما تصوریه می‌‌دانید می‌‌فرمایید که اگر من لفظ لیت را تصور کنم باید معنای آن در ذهنم بیاید اگر از طوطی بشنوم لیت باید معنای آن به ذهن بیاید گفتیم اشکال ندارد معنای تصوری لیت صورة ابراز التمنی است، تصور انسان می‌‌کند ابراز تمنی را. عرض کردم نه مفهوم ابراز التمنی واقع ابراز التمنی. تصور می‌‌کنید، ‌آن صورت ابراز تمنی می‌‌شود معنای لیت. اشکالی ندارد. پس معقول است ضارب وضع بشود برای معنایی که متقوم است به صورت تلبس به زمان اسناد. اشکالی ندارد. مثل لیت. چه جور لیت وضع شده برای ابراز تمنی، آه وضع شده برای ابراز تأوه، ابراز ناله، اوه وضع شده برای ابراز تضجر، نه برای مفهوم ابراز التاوه یا مفهوم ابراز التضجر واقع آن ولی چون علقه وضعیه تصوریه است اگر طوطی هم بگوید آه یا بگوید اوه یا ما تصور کنیم این لفظ آه و او را معنای آن به ذهن‌مان می‌اید گفتیم معنایش صورة‌ابراز التاوه است یا صورة ابراز التضجر است یا لیت صورة ابراز التمنی است. این‌جا هم اشکال ندارد ضارب بشود ذات متلبس به مبدا در حال ایجاد اسناد منتها در حال صورت اسناد یا در حال صورت نطق. صورة واقع النطق، صورة واقع الاسناد. این اشکالی ندارد.

خلف هم بر طرف می‌‌شود. چون آنی که در معنای ضارب اخذ شده صورة واقع الاسناد است، ‌آنی که متاخر است رتبتا وجود واقع الاسناد است. در مفهوم ضارب می‌‌تواند صورت، آن تصور واقع الاسناد اخذ بشود ولی آنی که متاخر است رتبتا از او واقع الاسناد است. این مشکلی ندارد. علاوه بر این‌که ما نمی‌فهمیم این استدلال‌ها را. چه اشکالی دارد ما هو متاخر رتبتا در معنای متقدم رتبتا اخذ بشود؟ شبیه اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر گفتیم چه اشکال دارد؟ متعلق امر متقدم است رتبتا بر امر ولی در متعلق امر اخذ کنیم قصد امتثال همین امر را. واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال همین وجوب. می‌‌گویید محال است، ‌به قول آن بنده خدا گفت ما آن‌جام دادیم و شد. آخه چرا محال است؟ اخذ ما هو متاخر رتبتا فی ما هو متقدم رتبتا محال نیست. چون آنی که اخذ می‌‌شود در حقیقت وجود فعلی آن متاخر نیست، همان وجود لحاظی اوست. ما تصور می‌‌کنیم نماز به قصد همین وجوبی را که الان می‌‌خواهیم انشاء کنیم، ‌وجوب را روی او می‌‌بریم.

[سؤال: ... جواب:] می‌‌گویم اصلا برهان شما درست نیست. فرض این است که زمانا مقارن هستند. در متعلق امر اخذ می‌‌کنیم قصد امتثال همین امر را، ‌نماز به قصد امتثال این امر. امر دارد، واجب می‌‌کنم نماز با قصد امتثال این وجوب را.

یا در بحث اخذ علم به جعل در موضوع مجعول گفتیم اشکالی ندارد. می‌‌گوید واجب است نماز بر کسی که این وجوب را بداند. می‌‌نویسیم در تابلوی اعلانات واجب است نماز بر کسی که این وجوب را بداند. هر کسی بیاید این اعلامیه را ببیند و معنای آن را بفهمد می‌‌شود موضوع این خطاب. در موضوع وجوب علم به همین وجوب را اخذ کردیم. آنی که محال است این است که بگوییم هر کس بداند که نماز بر او واجب است نماز بر او واجب است. او توقف الشیء علی نفسه است. این معقول نیست اما اگر بگوییم نماز واجب است بر کسی که همین وجوب به همین نحو را، همین جعل کلی را بداند.

خلاصه اخذ متاخر رتبتا فی ما هو متقدم رتبتا ما هیچ دلیلی بر امتناعش پیدا نکردیم. و لذا به نظر ما باید بحث را وجدانی کرد. بالوجدان در معنای ضارب اخذ نشده تلبس ذات به مبدا در زمان نطق چون مراد مفهوم زمان النطق که نیست‌، مفهوم زمان النطق که بالحمل الشایع زمان نطق نیست، واقع زمان نطق هم بالوجدان در مفهوم ضارب اخذ نشده است چون ما تصور که می‌‌کنیم لفظ ضارب را معنای آن را می‌‌فهمیم و لو هنوز نطق نکردیم. تلبس ذات به مبدا در زمان اسناد هم در مفهوم ضارب اخذ نشده است چون لفظ ضارب را به شکل مفرد می‌‌گوییم اسنادی در کار نیست ولی معنای آن را می‌‌فهمیم.

در رابطه با وضع مشتق بر خصوص متلبس به مبدا یا وضع للاعم اولین کاری که باید کرد معنای جامعی را تصویر بکنیم هم جامع برای متلبس به مبدا که واضح است تصویری و هم کسی که می‌‌خواهد ادعا کند وضع مشتق را برای اعم از متلبس فعلی به مبدا یا من انقضی عنه التلبس بالمبدا باید یک جامعی بین این متلبس فعلی و متلبس سابق به مبدا تصور کند تا مشتق بر این جامع وضع بشود و الا اگر جامع نداشت که مشترک لفظی می‌‌شود و این خلاف وجدان است. و لذا بزرگانی مثل مرحوم نائینی و صاحب بحوث گفتند راحت شدیم، اصلا تصویری ما برای جامع اعم پیدا نکردیم و لذا از اول خیال‌مان راحت است، جامعی نداریم برای اعم از متلبس فعلی به مبدا یا من انقضی عنه المبدا تا احتمال بدهیم وضع مشتق را برای این جامع و لکن بزرگان تقریب‌هایی ذکر کردند برای تصویر جامع اعم که این‌ها را عرض می‌‌کنیم:

تقریب اول: جامع عبارت است از ذاتی که فعل ماضی وصفش است. عالم یعنی من علم، قائم یعنی من قام، صدق می‌‌کند من علم قبلا عالم باشد الان دیگر عالم نباشد یا الان عالم باشد. در مباحث الاصول گفتند این جامع عرفی مورد قبول است.

و لکن این درست نیست. چرا؟ برای این‌که من قام صادق نیست بر کسی که الان می‌‌ایستد، ‌من اکل صادق نیست برای کسی که الان شروع کرد به اکل یا الان دارد می‌‌خورد نمی‌گویند من اکل‌، هذا یاکل، زید اکل؟ نه، زید یاکل. کسی که شروع بکند به نماز نمی‌گویند من صلی، ولی می‌‌گویند مصلی. معلوم می‌‌شود که مصلی به معنای من صلی نیست. نقض دوم: شما اگر ببینید زید فردا می‌‌ایستد نمی‌توانی بگویی زید من قام غدا باید بگویی زید من یقوم غدا اما می‌‌توانی بگویی زید قائم غدا. پس معلوم می‌‌شود قائم به معنای من قام نیست.

[سؤال: ... جواب:] زید من قام غدا؟ زید کسی است که فردا ایستاد؟ فردا که قام نیست.

تقریب دوم از مرحوم آقای خوئی است. فرموده است گیرم جامع حقیقی نداشته باشد متلبس و من انقضی عنه التلبس، جامع انتزاعی که ممکن است. عنوان احدهما. واضع تصور می‌‌کند ذات متلبس به قیام را و ذاتی که انقضی عنه التلبس بالقیام، متعهد می‌‌شود که لفظ قائم را نگوید مگر هنگام تفهیم احدهما، لفظ قائم را نگوید مگر هنگام تفهیم ذات متلبس به قیام یا ذاتی که انقضی عنه التلبس بالقیام. این‌که اشکالی ندارد.

واقعا این فرمایش عجیب است. اگر مرداتان این است که مشترک لفظی بکنید چون در مشترک لفظی هم آقای خوئی همین‌جور فرمود. فرمود متعهد می‌‌شود واضع لفظ عین را نگوید مگر هنگام اراده تفهیم یکی از این معانی هفتادگانه. این‌که خلاف وجدان است. ضارب مشترک لفظی نیست، قائم مشترک لفظی نیست. شاهدش این است که ما به صورت مطلق می‌‌توانیم بگوییم القائم هم اراده کنیم قائم بالفعل را هم قائم سابق را، در حالی که اگر مشترک لفظی بود می‌‌شد استعمال لفظ در اکثر از معنا.

اگر مقصود آقای خوئی این است که وضع شده لفظ قائم برای مفهوم احد الذاتین. احد الذاتین المتلبس بالمبدأ أو المنقضی عنه المبدأ. یعنی وقتی می‌‌گوییم القائم مفهوم احد الذاتین در ذهن ما بیاید. این هم محتمل نیست که وضع بشود لفظ قائم برای مفهوم احد الذاتین المتلبس بالقیام و المنقضی عنه القیام. این هم محتمل نیست که مرادف باشد لفظ قائم با مفهوم احد الذاتین المتلبس بالقیام و المنقضی عنه القیام.

علاوه بر این‌که شما وقتی می‌‌گویید اکرم العالم طبق این بیان باید معنایش این باشد که اکرم احد الذاتین، چون گفتید مفهوم قائم یعنی احد الذاتین، ‌مفهوم عالم احد الذاتین المتلبس بالعلم و المنقضی عنه العلم، پس اکرم العالم می‌‌شود اکرم احد الذاتین. این‌که می‌‌شود مطلق بدلی. اکرم احدهما که مطلق بدلی است. در حالی که اکرم العالم مطلق شمولی است. باید هر کسی که مصداق عالم است اکرام کنیم نه این‌که یکی از این دو را اکرام کنیم کافی است، ‌اکرم احد الذاتین.

فقط توجیه نزدیک‌تر و عرفی‌تر این است که بگوییم ایشان مقصودش این است که لفظ قائم مثلا وضع شده برای ذات مقرون به احد الامرین. قائم وضع شده برای ذاتی که مقرون است یا به تلبس فعلی به قیام یا به تلبس سابق به قیام. بشود القائم هو الذات المقرون باحد الامرین إما التلبس بالمبدا او المنقضی عنه التلبس بالمبدأ. اکرم العالم می‌‌شود اکرم الذات المقترن باحد الامرین اما التلبس الفعلی بالعلم او المنقضی عنه التلبس بالعلم. انصافا این و لو محذور ثبوتی ندارد اما خلاف وجدان عرفی است. از لفظ عالم این معنا تبادر می‌‌کند؟ شما را به وجدان‌تان، وقتی می‌‌گویید عالم از این معنای لفظ عالم می‌‌فهمید الذات المقرون إما بالتلبس الفعلی بالعلم او المنقضی عنه التلبس بالعلم؟ معنای قائم یک معنای بسیط تصوری است. معنای عالم یک معنای بسیط تصوری است. آیا وقتی شما می‌‌گویید دانشمند یعنی ذاتی که مقرون است باحد الامرین اما التلبس بالعلم او انقضاء التلبس بالعلم؟ آیا این مفهوم به ذهن شما می‌اید؟ انصافا این مفهوم به ذهن شما نمی‌اید و لذا این تقریب خلاف وجدان است.

تقریب سوم هم از آقای خوئی است. فرموده: جامع حقیقی درست می‌‌کنم: مشتق اگر وضع شده برای اعم جامعش این است: ذاتی که انتقض عدم المبدأ فیها بالوجود، ذاتی که عدم العلم مثلا در او منتقض شده است به وجود علم. عالم یعنی ذاتی که منتقض شده است عدم العلم در او به وجود علم حالا منتقض شد انتقاض عدم، ‌آن عدم ازلی، انتقاض عدم العلم دو مصداق دارد، منتقض شد به وجود علم الان هم این علم موجود است یا منتقض شد عدم العلم به علم و این علم هم از بین رفته است. عدم ازلی یعنی عدم العلم منتقض شد به وجود العلم پس عالم یعنی ذات منتقض عدم العلم فیها بوجود العلم.

[سؤال: ... جواب:] تعبیر این‌جور بکنید: ذاتی که طبیعی عدم العلم در او نقض شده. اگر الان هم نقض شده صدق می‌‌کند که ذاتی که طبیعی عدم العلم در او نقض شده، قبلا هم نقض شده باشد صدق می‌‌کند ذاتی که طبیعی عدم العلم در او نقض شده.

انصافا این هم خلاف وجدان است. چون معنایش این است که عالم وصف عدمی پیدا کند. عالم ظاهرش این است که امر وجودی در او لحاظ شده. وجود علم در او لحاظ شده نه این‌که در مفهوم عالم لحاظ شده انتقاض عدم العلم بالوجود. مثلا بگویید طاهر آنی است که منتقض شده در او حدث، شکسته شده در او حدث، این خلاف وجدان عرفی است. طاهر یک امر وجودی است.

[سؤال: ... جواب:] نگفت فعل ماضی بکار ببرید. گفت ذاتی که منتقض است، ذاتی که انتقاض دارد. ذاتی که انتقاض پیدا کرده است عدم العلم در او. این اشکالش فقط این است که مفهوم عالم ذاتی که انتقاض پیدا کرده است در او عدم العلم، ‌این نیست. این خلاف وجدان است.

به نظر ما بهترین تقریب این است که بگوییم: مثلا علم جامع بین متلبس به علم و من انقضی عنه العلم یعنی ذاتی که علم نسبت تحققیه با آن پیدا کرده است. نسبت تحققیه در مقابل نسبت ترقبیه است که در آینده محقق می‌‌شود. نسبت تحققیه هم در فعل ماضی است هم در فعل حال. در هر دو نسبت تحققیه است. العالم هو ذات که علم منسوب به آن است به نسبت تحققیه.

یک شاهد وجدانی: شما وقتی می‌‌گویید زید و عمرو مضروبان لبکر، زید دیروز کتک خورد، ‌عمرو امروز دارد کتک می‌‌خورد. می‌‌آییم می‌‌بینیم عمرو دارد کتک می‌‌خورد توسط بکر، ‌زید را هم که دیروز کتک زد می‌‌گوییم اترید ان تقلتنی کما قتلت نفسا بالامس؟‌ حالا این بکر دیروز زید را زد امروز هم عمرو را دارد می‌‌زند صحیح است بگوییم زید و عمرو مضروبان لبکر. این چیه؟ در این‌جا چه چیزی را لحاظ کردید؟ شما آمدید گفتید زید و عمرو هر دو کتک‌خورده بکر هستند، ‌کتک خورده یعنی وقوع الضرب و کتک خوردن با او نسبت تحققیه پیدا کرده حالا نسبت تحققیه اعم از این‌که نسبت سابقه باشد یا نسبت حالیه باشد. این یک امر عرفی است.

[سؤال: ... جواب:] زید و عمرو عالمان نمی‌گویند چون وضع نشده مشتق برای اعم. ما یک مثالی زدیم که تصور جامع بکنیم. ما که نمی‌خواهیم اثبات کنیم وضع برای اعم را. ما می‌‌خواهیم یک مثالی بزنیم تصور جامع بکنیم نگویید تصور جامع ممکن نیست. نه، ‌زید و عمرو مضروبان لبکر در او جامع تصور می‌‌شود. و لذا اشکالی ندارد.

پس این‌که مرحوم نائینی و صاحب بحوث انکار می‌‌کنند جامع اعمی را به نظر ما درست نیست. مرحوم نائینی هم طبق مبنای خودش که می‌‌گوید مشتق بسیط است یعنی ضارب هو الضرب، ضرب لابشرط از حمل بر ذات، اصلا مرحوم نائینی می‌‌گوید ضارب یعنی ضرب منتها فرقش با ضرب این است که ضرب را لحاظ می‌‌کنی به شرط لا از حمل بر ذات، بشرط لا از اتحاد با ذات، ولی وقتی می‌‌گویی ضارب همین ضرب را می‌‌بینیم لابشرط از حمل بر ذات. وقتی ضارب شد ضرب الآن‌که دیگر ضرب نیست، ذات نشد ضارب، تا بگویید ذات الان هست، ضارب شد ضرب، الان هم که دیگه ضرب نیست.

ما انشاءالله با اختصار خواهیم گفت که قطعا از حرف‌های باطل روزگار است که مشتق بسیط باشد به معنای این‌که ضارب به معنای ضرب باشد. مشتق مرکب تحلیلی است: ذات ثبت له الضرب. حال ذات ثبت له الضرب فعلا أو سابقا. این می‌‌شود جامع.و

و الحمد لله رب العالمین.